

در اهمیت پدافند رسانه‌ای



عباس عبادی

روزنامه‌نگار و فعال سیاسی

همکاران محترم سرویس اجتماعی روزنامه از بنده خواستند که به مناسبت روز خبرنگار درباره عملکرد خبرنگاران در جنگ ۱۲ روزه یادداشتی بنویسم. باتوجه به عدم پیگیری جزئی کارهای همه همکاران، به این نتیجه رسیدم حسی را که از عملکرد کلی آنان دارم، بیان کنم.

یکی از ناراحت‌کننده‌ترین وضعیت‌های این جنگ، اصطلاحاً کلیر شدن فضای ایران به‌روی پرنده‌های متجاوز بود. درواقع در برابر آنان بدون دفاع شده بودیم. حالا بیایید همین وضعیت را برای رسانه در نظر بگیریم. هر گروه و مردمی که فاقد توان آفندی و پدافندی رسانه‌ای باشند، آسمان رسانه‌ای آنان نیز کلیر است و به‌نظر من بدی این وضعیت از جهاتی کمتر از بدی کلیر بودن آسمان نیست. شاید گفته شود که آسمان رسانه‌ای مردم کلیر نبود، صداوسیما و ده‌ها رسانه ریز و درشت حکومتی فعال بودند و نقش پدافندی و آفندی رسانه را ایفا می‌کردند. این استدلال مثل این است که رسانه‌های فرامرزی را هم مصداق دفاع و حضور رسانه‌ای برای همه مردم بدانیم.

هنگامی که می‌گوییم آسمان رسانه‌ای ما کلیر بود، منظور برحسب ویژگی‌ها و نیازهای مخاطبان است. رسانه‌ها باید بتوانند در برابر تهاجم رسانه‌ای دیگران، از مخاطب خود دفاع کنند و چتر حمایتی خود را روی آنان بگسترانند. از این‌نظر رسانه‌ها، روزنامه‌نگاران و خبرنگاران برحسب اینکه کدام بخش از جامعه را تحت چتر حمایتی خود قرار می‌دهند، آسمان رسانه‌ای آنان را امن می‌کنند. اگر هواپیما می‌تواند موشک شلیک کند، رسانه نیز می‌تواند خبر، گزارش، تحلیل و عکس مخابره کند و هرکدام از اینها به تناسب سپر دفاعی و پدافندی یا اقدام آفندی، رسانه‌ای برای مخاطبان خود هستند و امنیت ذهن، روان و روحیه آنان را تأمین می‌کنند. جنگ بدون نظام رسانه‌ای، خبری و تحلیلی عقیم و بی‌سرانجام است. آنچه رکن مهم جنگ است، فقط سخت‌افزار نظامی و حتی نیروی مسلح نیست. در دنیای امروز خبررسانی لحظه‌ای و حفظ پشت‌جبهه اهمیت بسیاری دارد که بدون آن، خط مقدم جبهه نیز کارایی نخواهد داشت. در جنگ‌های امروز نیروی نظامی پیش از حرکت به‌سوی جبهه باید نظام رسانه‌ای خود را نیز به‌خط کند و روایت خود را از «حقیقت» به‌تصویر بکشد.

در این‌میان یک نکته مهم در وضعیت رسانه‌ای ایران در جنگ اخیر وجود دارد. اینکه بخشی از رسانه‌های رسمی با رویکرد «روایت‌محوری» و حتی «روایت‌سازی» وارد این میدان شدند. این رویکرد دو اشکال اساسی دارد. از یک‌سو، اثرات آن کوتاه‌مدت است و هنگامی که حقیقت آشکار شود، همه روایت‌های ساخته‌شده را می‌شورد و به دریا می‌برد. از سوی دیگر، بخش مهمی از جامعه و نخبگان از ابتدا نسبت به رسانه‌های روایت‌ساز و روایت‌محوری که پایشان در حقیقت استوار نیست، مسئله دارند و می‌دانند که شکاف بزرگی میان روایت آنان با واقعیت و حقیقت وجود دارد، لذا تن به روایت‌سازی آنان نمی‌دهند. بنابراین جای رسانه‌هایی که در محدوده‌های ایران توانسته باشند سیاست «حقیقت‌محوری» را پیش بگیرند و چتر پدافندی و آفندی را برای این‌دسته از مخاطبان فرهیخته خود فراهم کنند، خالی بود که خوشبختانه برخی از روزنامه‌ها و سایت‌های خبری توانستند این نقش را در حد مقدرات موجود، ایفا و خلأ ناشی از آن را پُر کنند.

برخی از آنان هم در ایفای این نقش دچار مشکلاتی شدند. آنها با اخبار و تحلیل‌های خود حداقلی از اطمینان‌خاطر و اعتماد را نزد مخاطبان خود ایجاد کردند. اگر ساختار سیاسی درک درستی از اثرگذاری این رسانه‌ها در شکل‌دادن پدافند و حتی آفند رسانه‌ای داشت، در سیاست‌های جاری خود قطعاً تجدیدنظر می‌کرد و بیش از این بر سیاست ورشکسته روایت‌محوری یا روایت‌سازی کوتاه‌بینانه اصرار نمی‌کرد.

رقصیدن با جنگ، نرقصیدن به ساز جنگ

درباره تجربه روزنامه‌نگاران از گزارش دهی در ۱۲ روز جنگ



شیمای وزوابی

پژوهشگر ارتباطات

بیشتر روزنامه‌نگارانی که در تجربه جنگی اخیر از در میدان ظاهر شدند و نقشی تعیین‌کننده در آشکار شدن واقعیت حمله اسرائیل به ایران و اثرات آن بر افراد و اجتماعات داشتند، نه درس روزنامه‌نگاری جنگ خوانده بودند، نه برای کسب مهارت‌های آن دوره دیده بودند و نه حتی از آموزش‌ها

و امکانات اولیه برای محافظت از جان خود در حرفه‌شان برخوردار بودند. سن بیشتر آنها، که زنان زیادی هم در بین‌شان بودند به تجربه جنگ ۸ ساله با عراق نمی‌رسید. آنها هم مانند همه ما شهروندان یک‌روز صبح با صدای موشک از خواب پریدند و خود را وسط میدانی پیچیده و خطرناک یافتند که هیچ چیزش شبیه آنچه شنیده بودند، خوانده بودند و تجربه کرده بودند، نبود. درواقع باید هم میدان را یاد می‌گرفتند، هم از آن میدان گزارش می‌دادند.

روزنامه‌نگاری جنگ یا گزارش دهی در جنگ، بخش مهم و تخصصی در حوزه روزنامه‌نگاری است که به پوشش درگیری‌ها و اثرات آن بر زیست

گزارش رسانه

خبرنگاران در میدان

بررسی عملکرد خبرنگاران در جنگ ۱۲ روزه به بهانه روز خبرنگار

عکس: میزبان

رستاخیز گزارش نویسی



امیر بهاری

روزنامه‌نگار

در پروسه تهاجم ۱۲ روزه اسرائیل به ایران، جامعه در شوک و بهت فرو رفته بود. سوال مهم این بود که چه خواهد شد؟ سرنوشت‌ها دچار دگرگونی‌های بی‌پارگشتی شدند و بی‌دفاع بودن مردم ایران انقدری مهیب بود که دست‌کم چندروز اول اصلاً حتی در فضای مجازی هم آدم‌ها نمی‌دانستند چگونه احساسات‌شان را بیان کنند. سروز اول که هولناک‌تر بود اما در همین روزها تعدادی روزنامه‌نگار کاربلد بدون اینکه جلسه و شورای در کار باشد، به‌شکل هماهنگ در چند روزنامه رسمی کشور، اتفاقی را رقم زدند که برای تاریخ مطبوعات بعد از انقلاب یک مسترکلاس روزنامه‌نگاری بود. در این میان عملکرد روزنامه‌های «پیام‌ما»، «هم‌میهن» و «شرق» برای من چشم‌گیرتر بود.

الناز محمدی در روز دوم جنگ گزارشی نوشت با عنوان «تصویر موهایی روی تشک صورتی، متعلق به پرنیاست»، این گزارش نظر مرا به‌عنوان روزنامه‌نگاری در دور نشسته به یازتاب فاجعه جنگ در رسانه‌ها جلب کرد. یک شاعر جوان در ستار خان کشته شد. تصویر خونین موهایی روی تشک در ستار خان منتشر شد و یک‌نفر حقیقت‌یاب توانست ارتباطی بین این دورا کشف کند. حیرت‌انگیز بود. بعد از این هرروز روزنامه‌های فعال در مورد گزارش‌های مربوط به جنگ را چک می‌کردم. تمرکز هم‌صنفی‌هایم در این رسانه‌ها روی پیامدهای جنگ ازجمله مهم‌ترین آن یعنی کشته‌شدن انسان‌های بی‌گناه، انگار قاعده‌ای بود که ناگفته و نانوشت‌ه حلقه‌ی این رلویان شریف جنگ (که تا جایی که من دیدم و خواندم اغلب زن بودند) را به‌شکل هماهنگ رعایت می‌کردند. من سویه‌گیری سیاسی‌ای در این گزارش‌ها ندیدم درصورتی که می‌دانم بچه‌ها بعضاً چقدر رویکردهای سیاسی متفاوتی دارند اما تمرکز بر انسان بود و جان‌های عزیزی که می‌رفتند، فراتر از مواضع و تعلقات سیاسی شخصی معنا پیدا می‌کرد.

روزنامه «پیام‌ما» به سردبیری فاطمه علی‌اصغر، تمرکز خوبی روی مسئله

کنار حفاظت‌گران؛ در زمانه جنگ و صلح



فاطمه باباخانی

روزنامه‌نگار محیط‌زیست

بمب‌ها که روی سر تهران افتاد و مردم را بی‌خواب کرد، در روستایی در حاشیه خوانسار بودم. از سر اتفاق چهار صبح بیدار شدم، از سر اتفاق گوشی موبایل را برداشتم و خبر را دیدم، چشم‌هایم می‌دید اما باور نمی‌کردم. خواب از سرم پرید، چشمم به صفحه موبایل خیره ماند، کلافه از رختخواب بیرون زدم و ساعت‌ها در حیاط خانه بوم‌گردی راه رفتم. ساعت پنج صبح کم‌کم گریه‌صاحبه‌خانه بیدار شد، پرندگان هم! صدای پرنده‌ها فضا را پر کرد و گریه به‌گمان اینکه من هم سرخوشی مهمانان قبلی را دارم، خود را به پایم می‌کشید، بی‌اینکه جوابی دریافت کند،

افراد، همچنین تغییرات اجتماعی، سیاسی و محیط‌زیستی ناشی از آن می‌پردازد. اهمیت روزنامه‌نگاری جنگ در اینجااست که دسترسی به اطلاعات دست اول، در زمانی بسیار کوتاه در آن اهمیت دارد. همچنین تحلیل این رخدادها و اطلاعات، واقعیت‌سنجی آنها، همچنین تنظیم گزارش برای آگاه‌سازی و ارتباط گرفتن با مخاطب همگانی که خود در وضعیت اضطراب به‌سر می‌برد، بسیار پیچیده است. اهمیت دیگر این بخش روزنامه‌نگاری که باعث می‌شود بسیاری رسانه‌ها سراغ‌اش نزنند، در خطر بودن جان خود روزنامه‌نگاران و ناممکن بودن تأمین امنیت آنهاست.

در جنگ ۱۲ روزه‌ای که از سر گذراندیم، روزنامه‌نگاران جوان در رسانه‌های ایرانی، هم سوزه بودند و هم به دنبال سوزه؛ درواقع هم در خطر بودند، هم به‌دنبال خطر. برای من ارزش عملکرد آنها در همین جاست. اینکه توانستند در جنگی پرسرعت و پیر خداد، عملکردی حرفه‌ای و شریف از خود نشان بدهند و جنگ را آنطور روایت کنند که بود؛ در سطحی بالا با استانداردهای روزنامه‌نگاری، در مقیاسی گسترده، با تمرکز بر فاجعه انسانی آن بر گروه‌های به حاشیه رفته و با درس‌آموزی از همکاران‌شان

پیامدهای جنگ بر محیط‌زیست داشت. تمرکز این رسانه‌پیش‌تر هم بیشتر روی این موضوع بود و در دوران جنگ تلاش قابل‌توجه گزارش‌نویسان‌اش بر اینکه بی‌توجهی بر محیط‌زیست در چنین دوران‌هایی چه پیامدهایی خواهد داشت، قابل‌توجه بود. به‌طور کل عملکرد گزارش‌نویسی در این دوره، رخ جدیدی از خود نشان داد و متون خوبی که نوشته شد، اغلب گزارش‌هایی بود که در پی بازتاب دست‌کم گوشه‌ای از حقیقت کریه جنگ بودند. در این دوران شنیدم که بسیاری از هم‌سلانم که دوران رونق مطبوعات نیمه‌ای دوم دهه ۷۰ خورشیدی را دیده بودند، این شکل از فعالیت گزارش‌نویسان زن موضوع این یادداشت، آن‌ها را هم مثل من یاد آن دوران انداخت. بله انقدر تنور کار مطبوعاتی داغ بود که هرروز باید چند روزنامه می‌خریدی که در جریان امور باشی و خب بهاری بود که با تعطیلی «قله‌ای» روزنامه‌ها خیلی زود بدل به خزان شد. اما اجازه بدهید درباره‌ی این قیاس یک نکته مهمی را بنویسم. روزنامه‌نگاری اساساً کار فرهنگی است، نه سیاسی. اهم امور در عالم سیاست در نظر داشتن منافع ملی، حزبی، حکومتی و... است. در روزنامه‌نگاری شما بیش از همه چیز به حقیقت متعهدید. در دوران رونق مطبوعات اصلاح‌طلب کمتر کسی برای مثلاً گزارش‌های درخشان بنفشه‌سام‌کیس روزنامه می‌خرید. همه می‌خریدیم که ببینیم مثلاً داور چگونه یک کنایه‌ای به گروه فشار زده یا اکبر گنجی یا شمس در سرمقاله چه نوشته‌اند. درست است که در این دوران حقایق بسیاری افشا شد اما بازی در عرصه سیاست رخ می‌داد، نه در عرصه حقیقت. در این دوران

خواهد رفت. چند هفته‌ای از پایان جنگ می‌گذرد. به روال سابق خود درباره گزارش تخریب‌ها در گوشه‌گوشه ایران، معرفی زنان حفاظت‌گر، مشاهدات جدید از گونه‌ها و... بازگشته‌ایم. نمی‌دانم توانست‌ام کارنامه قابل‌قبولی در دوران جنگ در حوزه خودم داشته باشم یا نه، نمی‌دانم کاری که انجام دادم تأثیری داشته یا نه، با این حال می‌دانم آن صبح روز جمعه ۲۲ خردادماه که اولین موشک به‌سمت تهران پرتاب شد، جامعه مدنی محیط‌زیست هم زیر فشار بیشتری برای فعالیت قرار گرفت. می‌دانم کار سخت آنها سخت‌تر، بازار اتهام‌زنی هم داغ‌تر و حمایت از آنها کمتر شده است. این روزها آب نیست، هوا نیست، باران نیست و در مقابل گردوغبار، فرسایش خاک و... راهش را به همه‌جا باز کرده، در کنار این همه مصائب، حفاظت‌گرانی هم هستند که می‌خواهند این سرزمین زیست‌پذیر بماند. ما خبرنگاران محیط‌زیست در کنار آنها هستیم و می‌مانیم، شاید ایران روزی گوهری تابان شود.

اسم‌اش باشد و جایی میان تیرتها دیده شود. نمی‌دانم در زمانه‌ی قطعی اینترنت، چندنفر وقتی توانستند به‌سختی سایت‌های خبری یا تلگرام و اینستاگرام‌شان را باز کنند، روی این مطالب کلیک کردند و آنها را خوانند. تنها می‌دانم احتمالاً لحظه‌ای نگاه‌شان به تیرت این مطالب خورده است. از نظرم در همین حد هم کفایت می‌کرد که بدانند و بدانیم محیط‌زیست تعطیل‌بردار نیست. در این ۱۲ روز و پس از آن، البته سراغ روایت تجربه‌های جنگی که به من ارجاع شده بود رفتم، دوستانی اعتماد کردند و در اینستاگرام و... تجربه نزدیکان و دوستان‌شان را با من در میان گذاشتند و خواستند آنها را پیگیری کنم. چند گزارش در این باره نوشتم اما باز سراغ محیط‌زیست رفتم، با کارشناسان حیات‌وحش و محیط‌زیست حرف زدم، با کسانی که به وقت پرتاب موشک‌ها، درگیر اطفای حریق بودند، کسانی که همچنان باغ‌وحش‌ها را رصد می‌کردند، دوستانی که نگران امنیتی شدن بیشتر اوضاع برای کارشان بودند و نمی‌دانستند پس از جنگ، اوضاع به چه سمت‌وسویی